

## بررسی عوامل تعقید لفظی و دیریابی در اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی

حسنعلی کوثری لنگری

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان

دکتر علی اصغر باباصفری

استادیار دانشگاه اصفهان

### چکیده

زبان شعر فارسی وضعیّت های گوناگونی را پشت سر گذاشته است که به وجود آمدن سبک های دوره ای مثل خراسانی، عراقی و ... و در دل آن ها، سبک های شخصی (خاقانی در صعوبت کلام، سعدی در سلاست کلام و ...) موید این نظر است. شعر ناصر خسرو یکی از نمونه های برجسته سبک خراسانی می باشد؛ سبکی که ویژگی عمده آن سادگی و روانی است. ساختار جمله ها در شعر و کلام عادی و ارتباطی، متفاوت است و شاعر، آن نظم و چیدمان معمول جملات زبان معیار و کاربردی را، درهم می ریزد. اما در اشعار این شاعر بزرگ، مواردی از نظم شکنی وجود دارد که سبب تعقید لفظی و دیریابی معنی می شود.

زبان برای شاعر، محمل و مرکب ابلاغ اندیشه و عاطفه است. بنابراین باید از صحت و سلامتی برخوردار باشد تا بتواند بار خود را سالم به مقصد برساند در غیر این صورت، شعر ممکن است دچار مشکلاتی چون: نارسایی، تعقید و کژتابی گردد.

در این نوشتار نمونه هایی از تعقید لفظی و دیریابی اشعار ناصر خسرو ارائه و عوامل آن که به دستور و تا حدودی عروض بازمی گردد، بررسی شده است. هم چنین نشان داده شده که صنایع لفظی (آرایه های بدیعی) در ابیاتی که تعقید لفظی دارند چگونه سبب افزایش سرگردانی ذهن در یافتن اصل کلام و معنی می

شود. نکته پایانی نوشتار اشاره ای است به عامل برون متنی که در ورای مقوله های ادبی است و آن جنبه روان شناسی کلام ناصر خسرو و تاثیر روحیات شاعر در ایجاد این نوع زبان است. **واژه های کلیدی:** ناصر خسرو، سبک، زبان شعری، عروض، بدیع، تعقید لفظی و دیریابی.

#### مقدمه

تعقید در لغت به معنی گره زدن، بسته کردن و پیچیدن است (معین، ۱۳۷۷ ذیل واژه «تعقید») و در اصطلاح پیچیدگی کلام و دشواری فهم آن است. تعقید لفظی این است که دشواری و پیچیدگی معنی جمله، از جهت تقدیم و تأخیر یا حذف کلمات و امثال آن باشد. مانند:

من آن سپهر که دایم چنانکه مهر به ماه به مهر نور دهد نیرِ منور من

(منسوب به غالب دهلوی) (همایی، ۱۳۶۸: ۱۸)

تعقید لفظی در شعر ناصر خسرو با مباحثی چون دستور، بدیع، معانی و تا حدودی با عروض و قافیه در ارتباط است. در کنار این عوامل ناصر خسرو شاعر خرد است. پند، اندرز، مباحث فلسفی و کلامی از بن مایه های شعری اوست «چون پیوسته می خواهد مقصود خود را بیان کند از این رو ناچار می شود اجزای جمله را سر جای خود نشانند و بدین ترتیب دریافت معنی را دشوار می کند» (دشتی، ۱۳۸۳: ۳۵) «جابه جایی»، «دیریابی» و «تعقید لفظی» در اشعار ناصر خسرو فراوان است به گونه ای که این ویژگی را باید از شاخصه های اصلی زبان شعرش دانست.

#### عوامل تعقید لفظی و دیریابی در اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی

##### الف: تقدیم فعل

مواردی که فعل باید در پایان بیت (/جمله) باشد اما به دلایلی چون ضرورت وزن، قافیه و ردیف این عمل صورت نگرفته است.

به دانش گرای و در این روز پیری برون افکن از سر خمار شبانه

(بباشی) اگر دل به دانش نشانی - به اندک زمانی، به دانش نشانه (...)

(ق. ۲۰)

«باشی» متعلق به پایان بیت است. اگر دل به دانش نشانی / بنشانی به اندک زمانی، به دانش نشانه / معروف باشی / می شوی. بازی شاعر با واج های / ا / ، / ن / و / ش / در واژه های «دانش»، «شبان»، «نشانی» و «نشانه» هم در سرگردانی مخاطب موثر است.

چون مرکب او تیز شود (کرد نیارد)

تَنینِ فلک روز ملاقات، عنانیش (...)

(ق.۱۳۸)

«کرد نیارد» متعلق به پایان بیت است. چون مرکب او تیز شود ، تَنینِ فلک روز ملاقات او را عنانی نتواند

کرد.

(غَرّه نکند) هرکه بدیده ست سپاهش

این عالم از آن پس به فراخی مکانی (ش) (...)

(ق.۱۳۸)

«غَرّه نکند» متعلق به پایان بیت است. هرکه سپاهش (را) بدیداست این عالم از آن پس، به فراخی

مکانی غَرّه (اش) نکند. ضمیر «ش» در «مکانیش» متعلق به فعل است. (غَرّه اش نکند)

من آن دارم طمع، کاین دل طمع را

(ندارد) در دو عالم جز به یزدان (...)

(ق.۴۸)

من طمع آن دارم که این دل، در دو عالم جز به یزدان طمع نداشته باشد. «ندارد» متعلق به پایان بیت است.

تکرار واژه «طمع» سردرگمی مخاطب را بیشتر می کند

(منداز) به خیره نازموده

زی باز، چوکودکان کبوتر (...)

(ق.۴۳)

چوکودکان به خیره و نآزموده، کبوتر (را) زی باز منداز. «منداز» متعلق به پایان بیت است. در این بیت

« کژتابی» (۱) هم وجود دارد که موجب درنگ و دیریابی کلام می شود: تو چون کودکان چنین کاری نکن یا

کبوتران را چون کودکان به سوی باز مینداز.

(سودی ندارد) چو فراشوبد-

بدخو زمانه، خواهش و نه زاره (...)

(ق.۱۳۹)

بدخو زمانه چو فراشوبد/برآشوبد، خواهش و زاره «سودی ندارد»/ برای تو سودی ندارد.

بس است این که گفتمت ک (افزون نخواهد)

چو تازی بُود اسب، یک تازیانه (...)

(ق.۲۰)

این که گفتم بس (ت) است که/ زیرا چو اسب تازی بُود، یک تازیانه «افزون نخواهد»/ بیشتر نیاز نیست

اصل سخن ها دم است سوی خردمند

معنی، (باشد) سخن به دم شده معجون (...)

(ق.۴)

اصل سخن ها سوی خردمند دم است معنی، سخن به دم شده معجون «باشد»/ است.

ب: تاخیر نهاد (نهاد در جایگاه خود، قرار نگرفته باشد)

(...) پس خویشت کشید پنجه سال

بر امید شراب و آب، (سراب)

(ق.۱۳)

«سراب»، بر امید شراب و آب، پنجاه سال پس خویشت کشید/کشانید.

(...) همانا خشم ایزد بر خراسان

براین دونان بیاریدست، (گردون)

(ق.۶۵)

: همانا «گردون»، خشم ایزد بر خراسان (را)، بر این دونان بیاریده است.

(...) و گردیدی مرا، عاجز نگشتی

در اقلیدس به پنجم شکل، (مأمون)

(ق.۶۵)

وگر «مأمون» مرا دیدی، به پنجم شکل در اقلیدس عاجز نگشتی = اگر مأمون مرا می دید در حل پنجمین شکل هندسه اقلیدس، عاجز نمی گشت.

(... هرچند خلنده است، چو همسایه خرماست

برشاخ چو خرما(ت)، همی آب خورد،(خار)

(ق.۷۶)

«خار» هرچند خلنده(ت) است چو/چون همسایه خرماست، برشاخ، چو/ مثل خرما(...) از آب خورد/ می خورد. تکرار چو(به این دلیل که) در مصرع اول و چو(مثل) در مصرع دوم، همچنین پیوستن ضمیر(ت) به خرما - که متعلق به خلنده است - عوامل تعقید و دیربایی اند.

\* در چهار بیت اخیر «نهاد» در پایان بیت آمده است و در جایگاه خود واقع نشده است.

(...) فرسودن اشخاص بودشی را

(ایام) بس است تیز سوهان

(ق.۷۱)

«ایام» تیز سوهان، فرسودن اشخاص بودشی را بس است = ایام تیز سوهان، برای فرسودن مخلوقات کافی است. گسستن اضافه توصیفی (ایام تیز سوهان) نیز در دیربایی کلام دخالت دارد.

(...) شعر شدی (... گربشنیدی ز شرم

شعر تو بر پشت (کسایی)، (کسا)ش

(ق.۲۰۰)

گر «کسایی» شعر تو بشنیدی؛ «کسا» ز شرم، برپشتش شعر شدی / می شد. تاخیر دو نهاد؛ یعنی، کسایی و کسا همچنین آوردن مفعول بدون را(شعر تو) تعقید بیت را بیشتر کرده است.

بده پندش، که (... بگشاید سرانجام -

ز بنده، بند ملعون دیو را، (پند)

(ق.۸۴)

پندش بده که «پند»، سرانجام بند دیو ملعون را از بنده بگشاید.

(...) با بانگ یکی باشد (بی معنی گفتار)

بی بوی یکی باشد خاکستر و عنبر

(ق.۵۹)

«گفتارِ بی معنی» با بانگِ (تهی)، یکی باشد [همچنان که] خاکستر و عنبر بدون [در نظر گرفتن] بو، یکی باشند/یکسان اند. دو کلمه (با) و (بی) در آغاز دو مصرع، ذهن را به سمت معنای تقابلی آن ها می برد در حالی که این دو مصرع در تقابل هم نیستند.

پ: گسستن اجزا (در فعل های مرکب، اضافه های توصیفی و...)

-گسستن اجزای فعل مرکب

چون خوری اندوه گیتی کو فرو خواهدت خورد؟

چون (کنی) بر خیره او را کز تو بگریزد(طلب)؟

(ق.۴۴)

مصرع دوم: او را کز تو بگریزد چون (چگونه/ چرا) بر خیره «طلب کنی». سُستی در پیوند اجزای جمله کاملاً آشکار است فقط فرمان قافیه است که سبب شده شاعر به این ضعف تن دهد!

(روی)، نیارم سوی جهان که (بیارم)

کاین به سوی من بتر زگرینه مار است

(ق.۲۳)

مصرع اول: نیارم (نمی توانم) که سوی جهان «روی بیارم». از سویی ظاهر تضادگونه «نیارم» و «بیارم» نیز فریب دهنده ذهن است.

(نکرد) از بزرگان عالم جز او

کسی علم و مُلک سلیمان (بهم)

(ق.۳۰)

از بزرگان عالم، جز او، کسی علم و مُلک سلیمان (را) «بهم نکرد»/ جمع نکرد. حذف «را» بعد از مفعول «علم و مُلک سلیمان» نیز در افزایش تعقید موثر است.

-گسستن اضافه توصیفی

خوش بوی هست آنکه همی از وی

خاک سیاه (مشک) شود (سارا) (ق.۹۸)

مصراع دوم: خاک سیاه، «مشک سارا» شود.

صد(گواه) است مرا (عدل) که من ز ایزد

بر تو و بر سر سلطان تو، سلطانم

(ق.۹۰)

مصراع اول: مرا صد «گواه عدل» است که من ز ایزد بر تو و بر سر سلطان تو سلطانم / سروری دارم.

-گسستن بدل از مبدل مننه

رنگین که کرد و شیرین در خرما خاک درشت ناخوش غبرا را؟

(خرماگری) ز خاک که آمخته است (این نغز پیشه) دانه خرما را؟

(ق.۷۷)

نغز پیشه، بدل خرماگری است. خرما را: به خرما

که بود آن که بر (سیم) فضل او نهاده است

مر(این زر کان) را، چنین گرد کیهان؟

(ق.۳۹)

در بیت بالا «زر کان»، بدل «سیم» است.

(همگان) بر خطرند (آن که مقیم اند)؛ وگر

ره نیابند، سوی باختران بی خطرند

(ق.۶۵)

همگان، آن که مقیم اند، بر خطرند و گر ره نیابند، سوی [نزد] باختران (ارزشمندان) بی خطرند [بی ارزش

اند]. «آن که مقیم اند» بدل «همگان» است. جناس تام خطر (مایه آسیب) و خطر (ارزش) نیز باعث درنگ،

کندی ادراک و دیریابی سخن می شوند.

-گسستن ترکیب عطفی

اصل (شر) است این حشر، کز بوالبشر زاد (و فساد)

جز فساد و شر هرگز کی بود کار حشر؟

(ق.۸۰)

مصرع اول: این حَشْرَ کَز بوالبشر زاد، اصل «شَرّ و فساد» است.

قولم همه هزل و مُحال بودی

(هزلم) همه حکمت شد (و مُحالم)

(ق. ۱۵۲)

قولم همه هزل و مُحال بودی / می بود. [اما اکنون] «هزل و مُحالم» همه حکمت شد.

ت: پرشِ ضمیر

مردم آنست که دینست و هنرِ جامه او

نه یکی بی هنر و فضل که (دیباش قباست)

(ق. ۱۰)

درست این است که بگویند: (که دیباست قباش!؛ که قبای او از جنس دیباست) اما قافیه به او این اجازه

را نداده است!

(دل) زِ اِفتعالِ اهلِ زمانه ملا شد (م)

زایشان به قول و فعل ازیرا جدا شدم

(ق. ۶۲)

مصرع اول: (دل) زِ اِفتعالِ اهلِ زمانه ملا شد.

ث: نبودِ علائمِ نگارشی (ویرگول، گیومه و...)

بادام، «به» از بید و سپیدار، «به بار» است

هر چند فزون کرد سپیدار درازا

(ق. ۲)

آوردن کلمه «به» با دو خوانش و معنی متفاوت (بهتر) و (از جهت) هم سبب دشواری کلام شده است.

روز، ندامت زِ بد، بس است ندیمم

شب، به عبادت، قرین بس است قرانم



(ق.۹۷)

ج: حذف (حذف جمله، فعل، حرف و...)

مخور، انده خان و مان چون نماند      همی خان و مان تو سلطان و خان را  
ز دنیا زیانت (... ز دین سود کردی      اگر خوارگیری، به دین سوزیان را (ق.۵)  
بیت دوّم: ز دنیا زیانت [خواهد بود ولی] ...

کردار (... مدار خار و سوزن

(... گفتار (...، حریر و خَزّ و مُلَحَم (... (ق.۶۷)

: کردار [ت] را خار و سوزن مدار [در حالی که] گفتار [ت] حریر و خَزّ و مُلَحَم [باشد].

خفته چه خبر دارد از چرخ و کواکب؟

(... دادار چه رانده ست بر این گوی مُغَبَّر؟

مصرع دوّم: ... [و چه خبر دارد] دادار چه رانده ست... (ق.۲۴۲ ب ۵)

آن سیم می نماید، و ارزیز در ترازو (...)

وین زهد می فروشد، در آستینش تَنّین (...)

فعل «دارد» در پایان دو مصرع حذف شده است. (ق.۱۰۹)

چ: کاربرد «را» ی فکّ اضافه (بدل از کسره)

چو هاروت و ماروت (لب)، خشک از آن است

أَبْر شَطْرٍ دَجْلَه مر آن (بد گمان را) (ق.۵)

به این دلیل، (لب آن بدگمان) مثل هاروت و ماروت، کنار آب خشک مانده است.

رازی است بزرگ این و صعب، (اورا) -

تنگ است به دل ها درون، (مجاری) (ق.۱۴)

این رازی بزرگ و صعب است و (مجاری او) در دل ها تنگ است.

چو با من دشمنِ من دوستی جُست -

(مرا) زانده کهن، زین گشت نو، (تن) (ق.۱۸۸)

مصرع دوّم: از این جهت (تنِ من) از اندوه کهن رهایی یافت و تازه شد.

چ: گاه بخشی از یک مصرع، متعلق به مصرع دیگر است

(گر باید گرویدن به کسی دیگر -

با محمد) پس پیش آر تو بُرهانم (ق.۹۰)

با وجود حضرت محمد (ص) اگر باید به کسی دیگر بگروم دلیل این امر را برایم بیاور.

وَز قول؛ یکی چو نیش، تیزست -

در جان و، یکی چو نرم مرهم (ق.۶۷)

و از سخنان؛ سخنی در جان آدمی مثل نیش گزنده و سخنی مثل مرهم نرم است

اگر سلامت خواهی ز جهل، (بر درِ عقل -

سلام باید کرد و مُقام باید کرد) (ق.۷۲)

«بر درِ عقل» متعلق به مصرع دوّم است.

(خویشتن را)، چون به راه داد و عدل و دین روی

گرچه افریدون نه ای (برگاه افریدون کنی) (ق.۱۲)

«خویشتن را» متعلق به مصرع دوّم است. چون به راه داد و عدل و دین روی، گرچه افریدون نه

ای (خویشتن را بر گاه افریدون کنی)

نمونه‌های برجسته «تعقید لفظی» در اشعار ناصر خسرو

۱) فلان اگر به شک است اندر آن چه خواهد کرد

جهان بدو؛ بنگر، گو، به چشم بهمان را

(ق. ۵۲)

اگر فلان، اندر آن چه جهان بدو خواهد کرد به شک است، بدو بگو بهمان را به چشم [عبرت] بنگر. «جهان بدو» متعلق به مصرع اول است. «بدو» به دو قسمت کلام برمی‌گردد (۱) جهان بدو چه خواهد کرد (۲) بدو بگو. همچنین جابه‌جایی «بنگر» و «گو» نیز سبب افزایش تعقید و سردرگمی مخاطب می‌شود.

۲) همی تا کند پیشه، عادت همی کن

جهان مرجفا را، تو مر صابری را

(ق. ۶۴)

تا جهان مرجفا را پیشه همی کند، تو مر صابری را عادت همی کن. تأخیر دو نهاد «جهان» و «تو» همچنین تأخیر دو مفعول «جفا» و «صابری» سبب تعقید لفظی این بیت است.

۳) پسند است با زهد عمّار و بوذر

کند مدح محمود مر عنصری را؟

(ق. ۶۴)

با وجود زهد عمّار و بوذر (افراد زاهدی چون عمّار و بوذر) آیا این پسندیده است که عنصری محمود غزنوی را مدح کند؟ تقدیم مسند و رابطه (پسند است) و تأخیر نهاد جمله پایانی (عنصری) باعث تعقید لفظی بیت اند. «با» در معنی «با وجود» نیز در تأنی و درنگ و تأخیر ادراک بیت بی تأثیر نیست.

۴) ای تو را آرزوی نعمت و ناز

آز، کرده عنان اسب نیاز

(ق. ۶۹)

ای کسی که آز، آرزوی نعمت و ناز تو را، عنان اسب نیازت کرده است. تاخیر نهاد (آز) و گسستن

ترکیب «آرزوی نعمت و ناز تو» موجب تعقید کلام اند.

۵) بی دین، خر است بی شک؛ و رچه به چهره خر نیست

بی دین درخت مردم؛ بید است بارور نیست (ق. ۷۰)

مصرع دوّم: مردم / آدمِ بی دینِ مثلِ بید است که بارور نیست. «جابه جایی» در نیمهٔ اوّلِ مصرع سبب تعقید شده است.

(۶) ای سپاهی کز سر خاور بوَد

هر شبی تا باخترتان، تاختن

(ق.۷۳)

ای سپاهی که تاختنِ تان هر شب، از سرِ خاور تا باختر بوَد. «تاخیرنهاد» (تاختن) و «پرش ضمیر» (تان) مهم ترین عوامل تعقید این بیت اند

(۷) گر من در این سرای (... نیبم، درآن سرای

(امروز جای خویش)، چه باید بصر مرا

(ق.۶)

گرمن (امروز) در این سرای، (جای خویش) نیبم؛ بصر درآن سرای، چه باید مرا؟ خارج شدن قید و مفعول «امروز جای خویش» از جملهٔ نخست، عامل اصلی تعقید است.

(۸) از دیو کند فریشته، (نفسی)

که (ش) عقل، همی قوی کند (بازو)

(ق.۷۵)

پرش ضمیر «ش»، جابه جایی و تأخیر مفعول عوامل تعقید بیت اند. «نفسی» که عقل همی قوی کند بازو «ش» از دیو فریشته کند.

(۹) چون علم نیستش که بگوید، جز این مُحال

چون بند سخت گشت، چه چیز است حیلش؟

(ق.۸۲)

چون علم نیستش (علمی ندارد، پاسخی در مناظره ندارد) که بگوید، چون بند سخت گشت (در تنگی مناظره قرارگرفت) جز این سخنان مُحال، حیلش چه چیز است؟ عبارت «چون بند سخت گشت» جملهٔ معترضه است که سبب کندی ادراک شعر می شود.

(۱۰) بی حاجتم به فضلِ خداوند، لاجرم

اندر جهان زهر که به من نیست حاجتش

(ق.۸۲)

لاجرم، به فضلِ خداوند اندر جهان زهر که به من حاجتش نیست، بی حاجتم. تقدیم مسند و رابطه «بی حاجتم»، تعدّد قید و جابه‌جایی ارکان، عوامل تعقید بیت اند.

(۱۱) با طلعتِ مبارکِ مسعودِ او، ز سعد

خالیست مشتری را در قوس طلعتش

(ق.۸۲)

با وجود (در برابر) طلعتِ مبارکِ مسعودِ او؛ مشتری - طلعتش در قوس هم که باشد - از سعادت خالی است. جابه‌جایی عامل اصلی تعقید است.

(۱۲) شرم است نکو بحقّ و، خوش دانش

هر دو خوش و خوب و درخور و همتا

(ق.۸۳)

بحقیقت؛ شرم، نکو و دانش، خوش است. هر دو خوش و خوب و درخور و همتا هستند. جابه‌جایی فعل و مسند «است نکو» و مسند و نهاد «خوش دانش»، حذف فعل «است» به قرینه لفظی در پایان دو مصرع و تأخیر قید «بحق» عوامل تعقید بیت اند.

(۱۳) فکند، پهن بساطی به زیر پای نشاط

به عمر کوتاه خود، در دراز کرده امل

(ق.۸۸)

به عمر کوتاه خود، در امل دراز کرده؛ بساط پهنی به زیر پای نشاط افکند. تقدیم فعل «افکند» و جابه‌جایی دو مصرع عوامل تعقید اند.

(۱۴) نشاید کرد، مرهشیار دل را

به باد بی خرد، بر باد، خرمن

(ق.۱۸۸)

نشاید(شایسته نیست) به باد(سخن بیهوده ی) بی خرد، خرمن هشیار دل را، بر باد کرد/ بر باد داد. رای فک اضافه «هشیار دل را - خرمن»، گسستن اجزای فعل مرکب «کرد- بر باد» و آوردن کلمه «باد» با دو معنی متفاوت (جناس تام) عوامل تعقید این بیت اند.

۱۵) خویشان را چون فریبی؟ چون نپرهیزی زبدا؟

چون نهی - چون خود کنی عصیان - بهانه بر قضا؟

(ق. ۲۳۶. ب ۶)

مصراع دوم: وقتی خود عصیان می کنی چگونه بهانه (را) بر قضا می نهی؟ تاخیر مفعول «بهانه»، تقدیم فعل «نهی» و آمدن جمله معترضه «چون خود کنی عصیان» سبب تعقید در بیت شده است. علاوه بر این، تعدد کلمه «چون» و استفاده از دو معنای متفاوت آن، سبب دیر یاب شدن پیام شاعر شده است.

در اغلب ابیاتی که دچار تعقید شده اند «صنایع لفظی» هم به کار رفته است. این آرایه ها همراه با تعقید لفظی سبب «افزایش سرگردانی ذهن» در یافتن اصل کلام می شود. برای روشن شدن مطلب؛ کافی است، پانزده بیت بخش پایانی این مقاله - از این دیدگاه - به طور خلاصه بررسی شوند:

بیت اول: «بدو» استخدام دارد (۱) جهان بدو چه خواهد کرد (۲) بدو بگو... بیت دوم: لف و نشر دارد. بیت سوم: تلمیح به دوفضای گوناگون دارد. بیت چهارم: تکرار و توالی «مصوت / ا / و صامت / ز /»: / از / در کلمات ناز، آز و نیاز. بیت پنجم: تکرار واج های / ب /، / ی /، / د / ۳ بار و بازی صوتی / چ / در «ورچه، به چهره» بیت ششم: تضاد «خاور و باختر» و تکرار مصوت / ا / و صامت / خ / بیت هفتم: تقابل «این سرای» و «آن سرای» بیت هشتم: تقابل «دیو و فرشته» بیت نهم: تکرار چون «: وقتی که» در چنین واژگانی ذهن معانی دیگر آن ها را نیز جستجو می کند. بیت نهم: تکرار «حاجت» بیت یازدهم: تکرار کسره اضافه / و / «طلعت» بیت دوازدهم: تکرار مصوت / ا / و کلمه «خوش» بیت سیزدهم: تضاد «کوتاه و دراز»، ایهام تناسب «دراز و پا» و... بیت چهاردهم: جناس تام در «باد» بیت پانزدهم: تکرار «چون» ۴ بار؛ در مصراع دوم جناس تام دارند.

در اغلب اشعار ناصر خسرو، تگرگ سوالات یک ریز بر سرمخاطب فرو می ریزد. شاعر مدام در مجادله و استدلال است. این همه، در کنار تعصب خاص و پر رنگ شاعر در عقاید مذهبی، چه نوع زبانی را ایجاد خواهد کرد؟ «فکر و شعر و زندگی ناصر خسرو به هم پیوسته و همانند است... شعر ناصر خسرو از نظر

محتوی و صورت، واژگان و آهنگ، اوج و فرود و شتاب و درنگ همان ساخت اندیشه اوست در قالب وزن و کلمات.» (یوسفی، ۱۳۷۶: ۷۵) در ابیاتی از شعر او که دارای تعقید لفظی است، بسامد موضوعاتی چون: سرزنش، نهی، توهین، تندی و تحریض؛ بالا است. آیا گفتار و نوشتار فرد در چنین حالاتی در مقایسه با حالات عادی و طبیعی یکسان خواهد بود؟

### نتیجه

ناصر خسرو اگرچه شعرش جزء اشعار سبک خراسانی است و از سادگی کلام بهره مند اما از نظر «زبان شعری» ابیاتی در کلام او یافت می‌شود که برای درک آن‌ها نیاز به تأمل است. خواننده ممکن است در چنین مواردی به طنطنه کلام بسنده کند و از معنا و حتی «ظاهر واقعی بیت»، بی‌نصیب بماند. مشکل این ابیات، در صورخیال پیچیده یا ترکیبات سخت نیست بلکه در ساختار نحوی کلام (sayntactic structure) است شاعر با افراط در جابه‌جایی، از منطق شعری فاصله می‌گیرد و باعث «دیر یابی» و «تعقید لفظی» در کلام می‌شود. از سویی در چنین ابیاتی صنایع لفظی نیز به شکل برجسته‌ای به کار رفته است که سرگردانی و خستگی ذهن را افزایش می‌دهد. در ورای آن چه که ذکر شد، روحیات و حالات خاص شاعر هم در ایجاد چنین زبانی نقش مهمی دارد و جا دارد در مقاله‌ای دیگر از منظر روانشناسی تحلیل شود.

### پی‌نوشت

۱- مثال: ۱) دو خواهر و برادر دانشجو هستند. روشن نیست که چند نفر دانشجو هستند (۲ مولای خداوند جهان باشی و) (چون من) / زان پس نشوی نیز بدین در نه بدان در (ق. ۵۹) مثل من که به دربارها نرفتم تو هم نمی‌روی یا نه، مثل من نشوی که به دربارها رفتی. ما چون شاعر این شعر را می‌دانیم و می‌شناسیم، وجه درست را می‌توانیم تشخیص دهیم.

### منابع

- ۱- دشتی، علی (۱۳۸۳)؛ تصویری از ناصر خسرو، به کوشش دکتر مهدی ماحوزی، چاپ اول، تهران، زوآر
- ۲- دهخدا، علی اکبر و دیگران (۱۳۲۵-۵۲)؛ لغت نامه، سازمان لغت نامه دهخدا، تهران
- ۳- شعار، جعفر (۱۳۷۰)؛ گزیده اشعار ناصر خسرو، چاپ هشتم، تهران، علمی
- ۴- غلام‌رضایی، محمد (۱۳۷۵)؛ برگزیده قصاید ناصر خسرو، چاپ اول، تهران، جامی

- ۵- محقق، مهدی (۱۳۷۴)؛ تحلیل اشعار ناصر خسرو، چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه تهران
- ۶- ..... (۱۳۶۹)؛ شرح سی قصیده ، چاپ اول ، تهران، توس
- ۷- معین، محمد (۱۳۷۷)؛ فرهنگ فارسی، جلد اول، چاپ دوازدهم، تهران، امیرکبیر
- ۸- ناصر خسرو (۱۳۸۴)؛ دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی - مهدی محقق، چاپ ششم، انتشارات دانشگاه تهران
- ۹- همایی، جلال الدین (۱۳۶۸)؛ فنون بلاغت و صناعات ادبی، مؤسسه نشر هما
- ۱۰- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۶)؛ چشمه روشن، چاپ هفتم، تهران، علمی